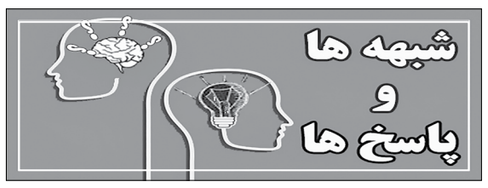

کاهل نمازی

شبهه: در روایت آمده است: نماز مرز بین کفر و ایمان است. دختر ۳۵ ساله‌ام که متأهل است نماز نمی‌خواند، تعامل با ایشان برایم سخت است چون احساس می‌کنم کافر است. به نظرتان من باید چه‌کار کنم؟

پاسخ: یکی از ارزش‌های اخلاقی مورد تأکید در اخلاق اسلامی نماز است. اهمیت این ارزش تا جایی است که جزء واجبات دینی شمرده شده و ترک‌کننده آن مورد نکوهش شدید قرار گرفته است. در برخی روایات، ترک‌کننده نماز کافر دانسته شده است. این نکوهش ممکن است این دغدغه را برای والدین، همسران یا سایر نزدیکان فرد ایجاد کند که معاشرت با ترک‌کننده نماز مجاز نباشد. طبیعی است که پدید آمدن احساس منفی(کافر بودن) نسبت به این افراد، راه معاشرت با آنها را دشوار کند.

در ادامه نکاتی درباره این دغدغه ذکر می‌شود.

نکته اول: کافر بودن ترک‌کننده نماز در روایات

ترک‌کننده نماز مورد نکوهش شدید قرار گرفته است، چنان‌که در برخی روایات از تعابیر کفر درباره آنها استفاده شده است. در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند: «مَنْ تَرَکَ صَلاتَهُ مُتَعَمِّداً فَقَد کَفَر؛ هرکس عمداً نمازش را ترک کند، کفر ورزیده است.»[1] در روایت دیگری آمده است: « بَینَ الْعَبْدِ وَ بَینَ الْکُفْرِ تَرْکَ الصَّلاه؛ فاصله کفر و بندگی ترک نماز است.»[2] همچنین در روایتی از کتاب شریف وسائل الشیعه از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: « إنّ تارِکَ الصّلاهِ کافِر، همانا ترک‌کننده نماز کافر است.»[3] هرچند در این روایات از تعبیر کفر برای ترک‌کننده نماز استفاده شده است، اما ازآنجا که این تعبیر در زبان روایات به معانی مختلفی آمده است باید معنای کفر در روایات ترک‌کنندهٔ نماز مورد بررسی قرار گیرد تا روشن شود که به چه معنا است و در حقیقت نمی‌توان صرفاً بر اساس ظاهر روایت حکم به ارتداد و کفر ترک‌کنندهٔ نماز کرد.

نکته دوم: معنای کافر در روایات

کافر در لغت به معنای پوشاننده آمده است، افراد ناسپاس را کافر می‌نامند، به جهت آنکه نعمت‌های خدای متعال را نادیده می‌گیرند و گویی پرده بر روی آن می‌افکنند.[4] کفر در اصطلاح روایات به معانی مختلفی آمده است. برخی محققان کفر در روایات را به معانی ذیل دانسته‌اند:

۱. کسی که اعتقاد به خدا و رسول و معاد ندارد؛
۲. کسی که حق را می‌پوشاند؛
۳. کفر به معنای کفران نعمت‌ها؛
۴. کفر به معنای ترک دستور خداوند و مخالفت کردن با او؛
۵. کفر به معنای برائت و بیزاری جستن.

فردی که به جهت کاهلی، نماز را ترک می‌کند با فردی که با قصد انکار و عناد آن را ترک می‌کند تفاوت دارد. غالب افرادی که نماز را ترک می‌کنند قصد عناد و انکار آن را ندارند بلکه به جهت بی‌توجهی و مشغولیت‌های دنیوی و مادی آن را ترک می‌کنند. صفت کفر درباره این افراد- که در روایات به آن اشاره شده است- به معنای مشرک و مرتد بودن نیست، بلکه به معنای ترک دستور خداوند است؛ پس این افراد حکم سایر مسلمانان را دارند.

درباره اینکه کفر در روایات تارک نماز به کدام‌یک از معانی است علامه مجلسی گفته است: «کفر» در روایات نماز به معنای چهارم یعنی ترک دستور خداوند و مخالفت با اوست.[5] فقهای شیعه نیز صرف ترک نماز را موجب ارتداد و نجس بودن فرد نمی‌دانند. یکی از فقها در پاسخ به این سؤال که اگر کسی بعضی از ضروریات دین مانند روزه و غیر آن(مانند نماز) را انکار کند، حکم کافر را دارد یا خیر؟ گفته است: «اگر انکار هر یک از ضروریات دین به انکار رسالت یا تکذیب پیامبر اکرم اسلام (ص) یا وارد کردن نقصی به شریعت منجر شود، باعث کفر و ارتداد است.»[6] درباره کفر ترک‌کننده نماز گفته است: «مجرد ترک نماز و روزه و سایر واجبات شرعی باعث ارتداد مسلمان و کافر شدن و نجس بودن وی نمی‌گردد و تا زمانی که ارتداد وی احراز نشده است، حکم سایر مسلمانان را دارد.»[7] اگر فردی نماز را به جهت انکار آن ترک کند به این معنا که ضروری دین را انکار کند، مشرک و نجس است ولی باید توجه شود غالب افرادی که نماز را ترک می‌کنند نه از باب انکار عمدی ضروریِ دین، بلکه به جهت بی‌توجهی نسبت به تکالیف الهی و اشتغال به دنیاگرایی و مانند آن، نماز را ترک می‌کنند؛ بدیهی است این افراد حکم مشرک را ندارند و نجس نیستند و بلکه مسلمان می‌باشند و نباید مانند فرد مرتد با آنها برخورد شود؛ بنابراین معاشرت و رفت‌وآمد با چنین افرادی ایرادی ندارد و باید بر احساس منفی(مرتد بودن بی‌نماز) غلبه کرد تا راه معاشرت با آنها مسدود نشود.

نکته سوم: حفظ ارتباط، همراه با شناسایی علت‌ها

ازآنجا که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر با تحقق شرایط، وظیفه‌ای عمومی و همگانی است و از آن جهت که ممکن است والدین سهمی در بی‌نمازی فرزند بزرگسال خود داشته باشند، ترک ارتباط و بی‌تفاوت بودن با فرزند بی‌نماز صحیح نیست، بلکه حفظ ارتباط به جهت ترغیب او به نماز همراه با تلاش برای شناسایی علت نماز نخواندن، رفتاری بایسته است. اینکه چرا فرد نسبت به نماز بی‌توجه شده است یا نماز نمی‌خواند باید ریشه‌یابی شود تا با پیدا کردن علت و رفع آن، ضعف پدیدآمده درمان شود. البته بسیاری از ضعف‌های اخلاقی، تک عاملی نیستند، بلکه ممکن است مجموعه‌ای از عوامل در بازه زمانی طولانی منجر به پدید آمدن آن شده باشد. با این‌حال غالباً نقش یک یا چند عامل نسبت به سایر عوامل، پررنگ‌تر است. پیدا کردن علت یا علت‌ها علاوه‌بر آنکه از جهت شناسایی قصور یا تقصیر والدین اهمیت دارد، از آن جهت که تا حد زیادی در ارائه راه‌حل‌ها تأثیرگذار است؛ مثلاً بین فرزند بزرگسال متأهلی که از ابتدا اهل نماز نبوده است نسبت به فرزندی که اهل نماز بوده ولی بعدها مثلاً بعد از ازدواج نماز را ترک کرده است شرایط متفاوتی وجود دارد و راه‌حل‌ها نیز متفاوت خواهد بود.

نکته چهارم: انجام وظیفه، همراه با حفظ ارتباط

درنهایت هر فرد، مأمور به انجام وظایف الهی و اخلاقی خود و دیگران است و انجام وظیفه الزاماً به معنای کسب نتیجه موردنظر و مطلوب نیست مخصوصاً که تغییر رفتار در فرد ترک‌کننده نماز، درنهایت باید با اراده و اختیار خود او انجام شود و دیگران ازجمله والدین صرفاً نقش ایجادِ زمینه دارند و با اجبار نمی‌توان کسی را نمازخوان کرد؛ بنابراین والدین وظیفه شرعی و اخلاقی خود را انجام دهند و درنهایت اگر نتیجه مطلوب را نگرفتند ارتباط با فرزند را قطع نکنند چون صله‌رحم نیز ازجمله وظایف انسان در قبال خویشاوندان خود است، البته این ارتباط نباید به نحوی باشد که موجب تأیید بی‌نمازی فرزند شود.

نتیجه‌گیری

فردی که به جهت کاهلی، نماز را ترک می‌کند با فردی که با قصد انکار و عناد آن را ترک می‌کند تفاوت دارد. غالب افرادی که نماز را ترک می‌کنند قصد عناد و انکار آن را ندارند بلکه به جهت بی‌توجهی و مشغولیت‌های دنیوی و مادی آن را ترک می‌کنند صفت کفر درباره این افراد- که در روایات به آن اشاره شده است، به معنای مشرک و مرتد بودن نیست، بلکه به معنای ترک دستور خداوند است؛ پس این افراد حکم سایر مسلمانان را دارند.

ارتباط با این افراد از جهت هدایت و ترغیب آنها به نماز شایسته است. چنانچه فرد به وظیفه خود درخصوص هدایت فرد بی‌نماز عمل کرد، ولی نتیجه مطلوب را نگرفت، معاشرت او با فرد بی‌نماز ازآن‌جهت که صله‌رحم نیز جزء وظایف اخلاقی انسان است، نباید ترک شود البته این ارتباط نباید موجب تأیید بی‌نمازی او شود.

معرفی منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. قرائتی، محسن، نماز در قرآن، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۹۵.
۲. دولتی، فاطمه، بی‌نمازها خوشبخت‌ترند، تهران، ستاد اقامه نماز، ۱۳۹۸.
۳. سیف، علی‌اکبر، تغییر رفتار و رفتاردرمانی، نظریه‌ها و روش‌ها، تهران، دوران، ۱۴۰۲.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن ابی‌جمهور، عوالِی اللّئالی، قم، سیدالشهدا، ۱۴۰۳ ق، ج۲، ص۲۲۴.
۲.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۰۳ ق، ج۷۹، ص۲۰۲.
۳.شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش، ج۴، ص۴۲.
۴. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف (دایره المعارف جامع اسلامی)، تهران، آرایه، ۱۳۸۵، ج۸، ص۴۵۰.
۵. وحیدی، محمد، دانستنی‌های لازم از نماز، چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش، ص۳۳.
۶. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، رساله اجوبه الاستفتائات، تهران، المهدی، ۱۳۸۶، ص۶۷، مسئله ۳۳۶.
۷. همان، صص۶۲ تا ۶۳، مسئله ۳۱۵.

*** مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی**

شکر نعمت افزایش ظرفیت وجودی انسان

علی جواهردهی

انسان با شکر نعمت، حقیقت وجودی خویش را به نمایش می‌گذارد بنابراین، با شکرگزاری می‌تواند انسانیت خویش را نشان دهد و جایگاه شایسته خلافت الهی خود را به نمایش گذارد؛ زیرا نور هدایت فطری در انسان او را به سوی شکر می‌کشاند تا به عنوان آیت عظمای الهی نمایشی از خدای غنی حمید باشد و هم از عیب و نقص موجود برهد و در سایه شکرگزاری به کمال بایسته و شایسته خویش برسد و از «ظلمات» عیب و نقص به سوی «نور» کمالات اسمای الهی برود و با افزایش ظرفیت وجودی، خدایی شود.

از نگاه قرآن، ایمان مساوی است با اموری چون شکر، عدالت، قسط، صداقت، امانت، وفا و هر فضیلت اخلاقی که عقل فطری و نقل وحیانی بدان تاکید دارد؛ چنان‌که کفر مساوی با اضداد آنها از کفران، ظلم، کذب، خیانت و بی‌وفایی و هر رذیلت دیگری است که عقل فطری و نقل وحیانی از آن برحذر می‌دارد. بنابراین، همان گونه که پیامبر(ص) به عنوان اسوه حسنه بر «خُلق عظیم» و متخلق به همه مکارم اخلاقی است، مسلمان و مؤمن حقیقی هم چنین است.(قلم، آیه ۴؛ احزاب، آیه ۲۱)

اصولا خدای «غنی حمید» هیچ نیازی به اعمال صالح انسان ندارد؛ زیرا خدا در کمال مطلق است و همین موجب می‌شود تا هیچ نیازی نداشته باشد، بلکه آن کسی که نیاز به اعمال صالح از ایمان و موارد پیش گفته دارد، خود انسان است که از نظر ساختاری و هویتی گرفتار «فقر» و نیاز شدید در ایجاد و بقا به خدای سبحان است.(فاطر، آیه ۱۵؛ محمد، آیه ۳۸) از همین‌رو، شکر نعمت‌ها چیزی جز تحقق افزایش ظرفیت وجودی و کمالی و زیادت برای انسان نیست و او با شکر نعمت نه‌تنها بقای نعمت یا افزایش آن را تضمین و تامین می‌کند، بلکه ظرفیت‌های وجودی و کمالی خویش را افزایش می‌دهد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید شما را زیادت بخشم و افزون خواهم کرد؛ و اگر ناسپاسی کنید، قطعا عذاب من سخت خواهد بود؛ و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید، بی‌گمان خدا بی‌نیاز ستوده صفات است.(ابراهیم، آیات ۷ و ۸)

همچنین قرآن در جایی دیگر می‌فرماید: و براستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار! و هر که سپاس بگزارد، تنها برای خود سپاس می‌گزارد؛ و هر کس کفران کند در حقیقت خدا بی‌نیاز ستوده است.(لقمان، آیه ۱۲)

از نظر قرآن، ریشه کفر و کفران یکی است؛ زیرا کافر در اصل لغت به معنای کشتکاری است که بذر را در زمین، نهان می‌کند؛ بنابراین، کسی که کفر می‌ورزد، حقایق هستی به ویژه نور هدایت فطری که انسان را به سوی خدا و کمال مطلق هدایت می‌کند دفن می‌کند؛ از همین‌رو نسبت به خدا و نعمت‌های الهی از جمله نعمت وجود خویش کفر و کفران کرده و با ناسپاسی آن را منکر می‌شود؛ در حالی که مؤمن با شکر نعمت و ابراز آن نه‌تنها دنبال بهره‌برداری از نعمت‌ها است، بلکه بر آن است تا با تخلق به اخلاق الهی سعه وجودی خود را چنان افزایش دهد که خدایی شود.

اهمیت و آثار شکرگزاری

شکر، شناخت احسان و نشر آن(لسان العرب، ج ۷، ص ۱۷۰) و به تعبیر دیگر، تصوّر نعمت و اظهار آن است.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۶۱)

با نگاهی به آموزه‌های قرآن، می‌توان سه قسم از شکر را مطرح کرد که شامل موارد زیر است: ۱. شکر قلبی که یادآوری نعمت است؛ ۲. شکر زبانی که سپاسگزاری و ستایش بر نیکی احسان‌کننده و صاحب نعمت است؛ ۳. شکر سایر اعضای بدن که به کارگیری و صرف آن در جای خود است.

مراد از اینکه خدا «شاکر و شکور» است.(تغابن، آیه ۱۷؛ فاطر، آیات ۳۰ و ۳۴؛ شوری، آیه ۴۳)، همان انعام و احسان بر بندگان و دادن پاداش نیک به عبادت بندگان(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۶۱) یا رشد اعمال نیک آنان و اعطای پاداش مضاعف به آنها است. (لسان العرب، ج ۷، ص ۱۷۰)

بنابراین، اگر خدا در مقام شکور به بندگان خویش با انواع گوناگون احسان می‌کند و نعمت می‌بخشد، پاداش اعمال صالح ایشان را می‌دهد و به رشد و اعمال نیکشان کمک می‌کند و انسان باید در برابر خدای «غنی حمید» (بی‌نیاز ستوده) که به وی در اشکال گوناگون از جمله نعمت وجود، نعمت هدایت، نعمت اسلام، نعمت ولایت و مانند آنها احسان کرده و از دست رفتن نعمت می‌گردد.(نحل، آیه ۱۱۲؛ سباء، آیات ۱۵ و ۱۶) همچنین شکر نعمت در قول و فعل موجب می‌شود تا نعمت‌های الهی برای انسان افزایش یافته و موجبات رشد اقتصادی و بهره مندی بهتر و بیشتر فراهم آید.(همان) شکر، مساوی با رضایت الهی و کفران مساوی با غضب الهی است؛ چنان‌که ایمان و کفر چنین است؛ بنابراین، هر کسی طالب رضای الهی و رهایی از غضب خدا است، باید به ایمان و شکر اهتمام ورزد تا مورد رضایت الهی قرار گیرد(زمر، آیه ۷)؛ زیرا نه‌تنها خدا شاکران مؤمن را عذاب نمی‌کند، بلکه با شکری از جانب خویش بر احسان و انعام خویش می‌افزاید(نساء، آیه ۱۴۷) که تجلیات آن افزایش ظرفیت وجودی انسان و کمال یابی (ابراهیم، آیه ۷) و افزایش حسنات و احسان الهی و نیز رهایی از غضب و عذاب اوست.(زمر، آیه ۷؛ نحل، آیه ۱۱۲؛ سباء، آیات ۱۵ و ۱۶؛ قمر، آیات ۳۴ و ۳۵)

ترجمه آیه ۷ سوره ابراهیم

انسان مؤمن شاکر کسی است که با علم و معرفت نسبت به خدا و نعمت‌هایش، در مقام شکر باطنی و ظاهری، اهل تذکر نسبت به نعمت‌ها و ایام الله، عبادت و بندگی، اهل سخن گفتن از آن و نیز بهره مندی درست از نعمت‌ها برای کمال‌یابی خویش و دیگران است که این همان حقیقت شکر و شکرگزاری است.

تجلیات شکر و شیوه شکرگزاری

شکر با ذکر و تذکر ارتباط دارد؛ چنان‌که با ایمان پیوند می‌خورد؛ بنابراین، همان گونه که انسان مؤمن شاکر و انسان شاکر مؤمن است، همچنین انسان مؤمن ذاکر و انسان ذاکر مؤمن است. این ذکر در قالب تذکر نسبت به خدا و ذکر الله و توجه به آیات الهی خودش را نشان می‌دهد.(انسان، آیه ۳؛ فرقان، آیه ۶۲)

بر اساس گزارش‌های قرآنی، اکثریت مردم با فجور و گناه تغییر در نور هدایت فطری عقلی خویش داده و آن را دفن می‌کنند تا جایی که به سبب زنگار گرفتگی و مهر شدن قلوب، کنش‌ها و واکنش‌های ایشان نسبت به انواع نعمت‌ها همراه با کفران نعمت و عدم استفاده درست آن در مسیر کمال خویش و دیگران است؛ از همین‌رو خدا اکثریت مردم را ناسپاس دانسته و تنها گروه اندکی از بندگانش را اهل شکر و ایمان می‌داند.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰؛ بقره، آیات ۷ تا ۱۲ و ۲۴۳؛ اعراف، آیات ۱۰ و ۱۷) انسان مؤمن شاکر کسی است که با علم و معرفت نسبت به خدا و نعمت‌هایش، در مقام شکر باطنی و ظاهری، اهل تذکر نسبت به نعمت‌ها و ایام الله، عبادت و بندگی، اهل سخن گفتن از آن و نیز بهره مندی درست از نعمت‌ها برای کمال‌یابی خویش و دیگران است که این همان حقیقت شکر و شکرگزاری است.(بقره، آیات ۴۰ و ۴۷ و ۱۵۲؛ زمر، آیه ۶۶؛ ضحی، آیه ۱۱؛ ابراهیم، آیات ۵ و ۶)

بنابراین، شاکران حقیقی که اهل ایمان و بهره‌مند از نور هدایت فطری عقلی و نور هدایت اسلام و ایمان تشریعی و ولایت الهی و مانند آنها هستند، این شکر را در قلب با نیت خالصانه برای خدا به عنوان «مُنعم» و با زبان و سخن گفتن از نعمت(ضحی، آیه ۱۱)، و یادکرد آن(بقره، آیات ۴۰ و ۴۷) و با استفاده درست از نعمت‌های الهی برای کمال‌یابی خویش و دیگران و می‌کند، سپاسگزار بوده و به اشکال سه‌گانه پیشین این سپاس خویش را به نمایش گذارد.

اصولا از نظر قرآن، انسان با شکر نعمت، حقیقت وجودی خویش را به نمایش می‌گذارد؛ بنابراین، با شکرگزاری می‌تواند انسانیت خویش را نشان دهد و جایگاه شایسته خلافت الهی خویش را به نمایش گذارد؛ زیرا نور هدایت فطری در انسان او را به سوی شکر می‌کشاند تا به عنوان آیت عظمای الهی نمایشی از خدای غنی حمید باشد و هم از عیب و نقص موجود برهد و در سایه شکرگزاری به کمال بایسته و شایسته خویش برسد و از «ظلمات» عیب و نقص به سوی «نور» کمالات اسمای الهی برود و با افزایش ظرفیت وجودی، خدایی شود.(ابراهیم، آیات ۵ تا ۷؛ انعام، آیات ۵۲ و ۵۳) از همین‌رو انسان مؤمن همان انسان شاکر و انسان کافر همان انسان کفران‌کننده و ناسپاس است(انسان، آیه ۳)؛ زیرا مؤمن با همه هستی خویش (انعام، آیه ۶) بر آن است تا شناخت خود از حقایق هستی از خدا و احسان و نعمت‌هایش را به نمایش گذارد؛ در حالی که کافر با کفران نعمت و پوشاندن حقیقت خدا و نعمت‌هایش نمی‌گذارد تا نور حقیقت و هدایت در جانش بتابد و به سوی کمال برود.

با نگاهی به تعالیم قرآن معلوم می‌شود که نعمت‌های الهی همه هستی را در بر گرفته است؛ اما برخی از آنها از ارزش والا و برتری برخوردارند که شامل نعمت نور هدایت فطری(طه، آیه ۵۰)، نور اسلام(مائده، آیه ۳)، نور ولایت(همان) و مانند آنها است. بنابراین، کسی که کفر و کفران می‌کند، نور حقایق را می‌پوشاند و به ظلمات می‌رود، در حالی که مؤمن با ایمان خود و تجلیات آن در زندگی دنیوی، شکر و سپاس خویش را از همه داده‌های الهی و آیات نورانی آن در تکوین و تشریع به نمایش می‌گذارد.(ابراهیم، آیات ۵ تا ۷؛ انعام، آیات ۵۲ و ۵۳؛ نمل، آیات ۱۹ و ۴۰)

شکر نعمت با حقیقت ایمان و کفران نعمت با کفر، یکسان و مساوی است؛ زیرا مؤمن با شکر نعمت، حقیقت وجودی خویش را با ملکوت پیوند می‌زند که همان خدای غنی حمید و آیات تکوین و تشریع آن است؛ در حالی که کفران نعمت به معنای پوشاندن نور هدایت در وجود خویش و آیت بودن آیات الهی است. پس هر کسی شاکر باشد، ارتباط خویش را با ملکوت نفس خویش که همان «روح الله» و نور آن است، تحکیم می‌بخشد، در حالی که کفران‌کننده، این پیوند را نادیده گرفته و به ظلمات فرو می‌رود. (لقمان، آیه ۱۲؛ نمل، آیه ۴۰؛ ابراهیم، آیات ۵ تا ۷؛ رعد، آیه ۱۱) شکر نعمت موجب اطمینان از بقای آن می‌شود، در حالی که کفران نعمت موجب نقمت به نمایش می‌گذارند.(نمل، آیه ۴۰) از این رو شاکران حقیقی با اموری چون: ایمان(نساء، آیه ۱۴۷)، توحید و یکتاپرستی(انعام، آیات ۶۳ و ۶۴)، عبادت و بندگی خدا(بقره، آیه ۱۷۲؛ نحل، آیه ۱۱۴؛ زمر، آیه ۶۶)، اطاعت و انجام تکالیف الهی(مائده، آیات ۶ و ۸۹)، رعایت تقوای الهی(آل عمران، آیه ۱۲۳)، استقامت در دین(آل عمران، آیه ۱۴۴)، رفتارهای حکیمانه در قول و فعل(لقمان، آیه ۱۲)، یادکرد نعمت‌ها(بقره، آیات ۴۰ و ۴۷)، دعا و نماز(انعام، آیات ۵۲ و ۵۳) و مانند آنها شاکر نعمت وجود و دیگر نعمت‌های الهی می‌شوند و در این امور کم نمی‌گذارند.

انسان با شکر نعمت نه‌تنها بقای نعمت یا افزایش آن را تضمین می‌کند، بلکه ظرفیت‌های وجودی و کمالی خویش را افزایش می‌دهد.

سکوت عالمانه و جاهلانه و آثار آن

حسن خرسندی

سکوت یا خاموشی یک فعل از افعال مکلفین است که می‌تواند احکام پنج‌گانه بر آن بار شود؛ زیرا برخی از سکوت‌ها از مصادیق سکوت عالمانه و ارزشی و برخی دیگر از مصادیق سکوت جاهلانه و ضد ارزشی است. بنابر این نمی‌توان بی‌توجه به موارد و مصادیق، حکم کلی به ارزشی یا ضد ارزشی بودن سکوت کرد.

نویسنده در این مطلب درباره برخی مصادیق سکوت عالمانه و جاهلانه و آثار آن سخن گفته است.

***

اقسام سکوت و آثار آن

سکوت یا خاموشی در ساحات عرفانی بسیار با اهمیت دانسته شده تا جایی که مولوی تخلص شاعری خویش را «خموش» قرار داده است. شگفت اینکه در گذشته روزه‌ای به نام «روزه سکوت» در شرایع پیشین وضع شده بود و حتی بر اساس گزارش‌های قرآنی، یکی از نشانه‌های پذیرش دعای حضرت زکریا(ع) از سوی خدای شنوای دانا، عدم توانایی تکلم آن حضرت به اراده الهی با حفظ سلامت و بدون هیچ بیماری است.

سکوت برای شنیدن قرآن با جان و دل، یکی از مهم‌ترین احکام الهی است که مؤمنان باید به‌هنگام تلاوت قرآن بدان عمل کنند، در حالی که جاهلان از منافقان و کافران و مشرکان جان دل به نوای آسمانی قرآن نمی‌سپارند.

به نظر می‌رسد که هدف از فرمان الهی سکوت و گوش دادن برای استماع، همان «حضور قلب» باشد که در نماز بدان اهتمام می‌شود؛ زیرا قلب آدمی به هزار جا می‌رود و بسیار فرّار است تا جایی که گاه آدمی نمازش تمام می‌شود و همه اذکار و اعمال نماز را به شکل صحیح به جا می‌آورد، ولی هیچ حضور قلبی نداشته است؛ همچنین به‌هنگام قرائت قرآن یا استماع آن نیز چنین چیزی اتفاق می‌افتد. پس نمی‌توان تنها به سکوت و استماع ظاهری بسنده کرد، بلکه لازم است تا با استماع و گوش جان سپاری به آیات قرآن و اهتمام به محتوا و مفاهیم آن، حقیقت سکوت و استماع را تجربه کرده و از آثار آن بهره‌مند شویم.

بنابراین، می‌توان از دو نوع سکوت پسندیده و ناپسند یا سکوت عالمانه و جاهلانه سخن گفت که آثار آن بسیار متفاوت است. بر این اساس، هر نوع سکوت و خاموشی را نمی‌توان از مصادیق سکوت پسندیده بلکه عرفانی دانست؛ بلکه همانگونه که سکوت می‌تواند مفید و سازنده باشد، برخی از سکوت‌ها بسیار ناپسند و زشت بلکه بر خلاف حکم الهی است؛ چرا که مثلا سکوت در برابر «ظلم»، ناروا و زشت و برخلاف عدالت و حکمت الهی است. پس اگر گفته می‌شود: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد و هر سخنی را هر جا نمی‌توان زد، هر نوع سکوت و خاموشی هم پسندیده و عرفانی نیست؛ زیرا سخن عالمانه در جای خود همچون سخن در برابر ظالم، بسیار ارزشی‌تر از سکوت است؛ و اگر برخی می‌گویند: «اگر سخن گفتن سیم و نقره است، سکوت زر سرخ و طلا است»، مراد از این سخن‌های سیمین، همان سخن‌های مباح و مستحب در برابر سکوت عالمانه متفکران است، نه سخن‌های واجب و لازم؛ زیرا سخن‌های عالمانه از نظر ارزشی، هم‌سنگ و هم‌وزن سکوت عالمانه‌ای است که ارزش آن را زر و طلا دانسته‌اند. به سخن دیگر، ارزش سکوت یا سخن به اموری است که از جمله آنها «نکته سنجی، موقعیت‌سنجی، علمی» و مانند آنها می‌باشد. از همین‌رو در آموزه‌های قرآنی، بر اساس این امور، سکوت یا سخن ارزشی یا ضد ارزشی دانسته می‌شود تا جایی که مثلا سخن گفتن در هنگام قرائت قرآن از سوی دیگران به معنای نه‌تنها بی‌احترامی نسبت به قاری و قرآن است، بلکه نوعی اهانت به خدای سبحان می‌باشد؛ زیرا قرآن سخن خدا است و وقتی قرآن خوانده می‌شود این خداست که با انسان سخن می‌گوید؛ چنان‌که نماز سخن گفتن بنده با خدا است؛ بنابراین، لازم است تا در هر دو موقعیت یعنی قرائت قرآن یا نماز، سکوت به معنای حقیقی حاکم باشد که همان حضور قلب است. سکوت در برابر فساد و عدم اقدام نسبت به فریضه واجب امر به معروف و نهی از منکر، گناهی بزرگ است تا جایی که خود ساکتین به عنوان موافقین با فساد مفسدان شناخته و هم‌سنگ آنان عذاب می‌شوند. در داستان اصحاب السبت ساکتین در برابر ماهیگیری و صید روز یکشنبه فاسقان گناهکار و مخالف قانون، عذاب شدند و تبدیل به میمون و بوزینه گشته و مسخ گردیدند. (اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۵)

قرآن امّت‌های پیشین را به دلیل سکوت در برابر فساد سرزنش می‌کند(هود، آیه ۱۱۶)؛ چرا که در میان آنان افراد آمر و ناهی نبود و اکثریت اهل سکوت بودند و تنها گروهی اندک از ایشان نهی می‌کردند و نهی آنان تاثیری نداشت؛ بنابراین، اگر اکثریت فاسدین و ساکتین در میان امت‌ها نبودند، هرگز امت‌ها گرفتار عذاب استیصال و ریشه‌کنی و هلاکت نمی‌شدند. به سخن دیگر، از نظر قرآن، سکوت در برابر فساد و ظلم و دیگر منکرات، عملی ضد ارزشی، بلکه گناه است که موجب هلاکت امت‌ها می‌شود.(همان؛ اعراف، آیات ۱۶۴ و ۱۶۵)

بر همگان به ویژه عالمان است تا در برابر فساد و منکرات و از جمله فساد مالی سخن بگویند و سکوت نکنند؛ در حالی که بسیاری از عالمان در امت یهود این‌گونه عمل کردند و خشم خدا را برای خود و امت به ارمغان آوردند.(همان؛ مائده، آیه ۶۳)

همچنین لازم است تا در برابر سخن لغو و یاوه‌گویی سکوت نکرد. اصولا مؤمنان عالم به معارف وحیانی باید در برابر لغو و یاوه‌گویی دیگران سکوت نکنند و سخن مناسب و به جا داشته باشند بی‌آنکه مقابله به مثل کنند و همانند آنان لغو و یاوه‌سرایی داشته باشند؛ زیرا مؤمن از لغو اجتناب می‌کند، ولی سکوت هم نمی‌کند. (قصص، آیات ۵۲ و ۵۵)

باید توجه داشت که مراد از «اعرضوا» در آیه فوق عمل مؤمنان در ترک مقابله به مثل است که همانند مخالفان عمل نمی‌کنند که بر خاسته از جهالت عقلی و علمی است.(المیزان، ج ۱۶، ص ۵۵)

سکوت در برابر فساد و عدم اقدام نسبت به فریضه واجب امر به معروف و نهی از منکر، گناهی بزرگ است تا جایی که خود ساکتین به عنوان موافقین با فساد مفسدان شناخته و هم‌سنگ آنان عذاب می‌شوند. در داستان اصحاب السبت ساکتین در برابر ماهیگیری و صید روز یکشنبه فاسقان گناهکار و مخالف قانون، عذاب شدند و تبدیل به میمون و بوزینه گشته و مسخ گردیدند.

از نظر قرآن، سکوت در برابر فساد و ظلم و دیگر منکرات، عملی ضد ارزشی، بلکه گناه است که موجب هلاکت امت‌ها می‌شود.

از نگاه قرآن، یکی از مصادیق سکوت ارزشی و عدم سخن گفتن، عدم پرداختن به موضوع «ذات الله» است؛ زیرا انسان هر چه تعقل و تفکر داشته باشد، دسترسی به ذات الهی نخواهد داشت و سخن گفتن درباره ذات را می‌توان از امور «لغو» دانست؛ زیرا چنان سخنانی برخاسته از جهالت عقلی و علمی است که شخص وارد عرصه «ذات الله» می‌شود که بیرون از دسترس عقل و اوهام انسانی است؛ چرا که خدای نامتناهی و غیر محدود را نمی‌توان در حدود علمی عقلی و تفکری خویش در آورد که بسیار محدود و ناقص است. بنابراین، اگر سخنی گفته می‌شود باید در ساحت صفات و افعال الهی باشد. (نجم، آیه ۴۲)

امام صادق(ع) در تبیین تفسیری یکی از وجوه باطنی آیه پیش گفته فرموده است: خداوند- عزّوجلّ- می فرماید: «و أنّ إلی ربّک المنتهی»، یعنی تمام امور به پروردگار منتهی می شود، پس هر وقت سخن به خدا رسید، از حرف زدن خودداری کنید.(الکافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۷۱، ح ۹۸)

متعلم و آموزنده دانش موظف است در برابر استاد سکوت و خاموشی پیشه کند و بیجا و بی‌هنگام و بدهنگام سخن نگوید و پرسشی را طرح نکند، بلکه اجازه دهد تا استاد سخن و عملش را تمام کند و اگر حق مطلب ادا نشد آنگاه سخن بگوید و پرسشی داشته و اعتراضی نماید؛ جالب این است که گروهی از شاگردان این‌گونه نیستند؛ زیرا نمی‌توانند به سبب بی‌علمی و بی‌خبری صبر کنند و عجولانه سخن می‌گویند و جاهلانه عمل می‌کنند و به خود و استاد زحمت می‌دهند؛ چنان‌که حضرت موسی(ع) نیز این‌گونه در مواجهه با خضر(ع)، این عالم به علم لدنی عمل کرد؛ زیرا اعمال و رفتار خضر(ع) فراتر از اعمال و رفتار یک انسان عادی و برخاسته از علم لدنی وحکمت‌های خاص الهی بود که حضرت موسی(ع) بدان هیچ آگاهی و اطلاعی نداشت. (کهف، آیات ۶۱ تا ۸۲)

به هر حال، از نظر قرآن، سکوت کردن و سخن گفتن خوب است که به جا باشد، و گرنه هر سکوت و سخنی ارزشی یا ضد ارزشی نیست، بلکه بر اساس موقعیت‌ها و مناسبت‌ها ارزشی یا ضد ارزشی می‌شود.

چراغ راه

نتیجه عمل نکردن به قرآن

قال النبی(ص): «من تعلّم القران و لم یعمل به حشره الله یوم القیمه اعمی، فیقول: یارب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً؟ قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی فیؤمر به الی النار».

پیامبراکرم(ص) فرمود: کسی که قرآن را فراگیرد و به آن عمل ننماید، روز قیامت کور محشور می‌شود. پس می‌گوید: خدایا! چرا مرا کور محشور فرمودی در حالی که من بینا بودم؟ خداوند می‌فرماید: به همین جهت است که آیات من به تو رسید ولی همه را فراموش کردی. بنابراین تو نیز امروز از فراموش‌شدگان هستی و سپس امر می‌شود تا به آتش روانه شود.[1]

۱- عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص۵۲

حکایت خوبان

نگرانی‌های پیامبر